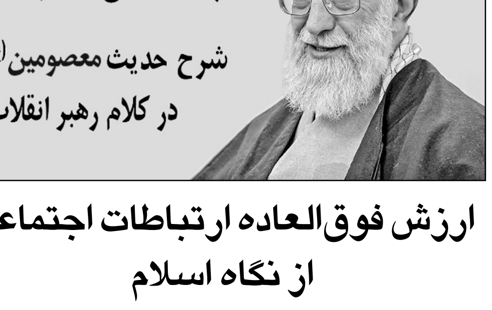

ارزش فوق‌العاده ارتباطات اجتماعی از نگاه اسلام

عن امیرالمؤمنین(ع) عن رسول الله(ص) سر سنتین بر والدیک: سر سنه صل رحمک؛ سر میلا عد مریضا؛ سر میلین شیع جنازه؛ سر ثلاثه امیال اجب دعوته؛ سر اربعه امیال زر اخا فی الله تعالی؛ سر خمسه امیال انصر مظلوما؛ سر سته امیال اغث ملهوفاً؛ و علیک بالاستغفار فانه المنجاه.[1]

«امیرالمؤمنین(ع) از قول رسول خدا(ص) نقل می‌کنند که فرمود: اگر لازم باشد دو سال راه طی کن و به پدر و مادر خود نیکی کن؛ یک سال راه برو و صله رحم کن؛ یک میل راه برو تا مریضی را عیادت کنی؛ دو میل راه برو تا در تشییع جنازه‌ای شرکت کنی؛ سه میل راه برو تا دعوت مؤمنی را اجابت کنی؛ چهار میل راه برو تا با برادر مؤمنت دیدار کنی؛ پنج میل راه برو تا مظلومی را یاری کنی؛ شش میل راه برو تا شخص گرفتاری را کمک کنی؛ و استغفار را در هیچ حالی فراموش نکن که راه نجات است.»

در این روایت در واقع برخی از کارهای لازم و حسناتی که در باب ارتباطات اجتماعی وجود دارد، ارزش‌گذاری شده است؛ اینها را [امیرالمؤمنین(ع) از قول پیامبر(ص)] درجه‌بندی و ارزش‌گذاری کرده‌اند.

- سرسنتین بر والدیک؛ اولش این است: دو سال راه برو برای خاطر بر به والدین؛ اگر بر به والدین و نیکی به والدین مستلزم این است که انسان دو سال راه برود [باید برود]. فرض کنید در آن زمان‌های قدیم که با آن وسایل کذایی حرکت می‌کردند، از قندهار که مثلاً راه بیفتد، بیاید برود به مراکش که پدر و مادرش آنجا هستند، مثلاً دو سال طول می‌کشید؛ این [فرد] از اینجا راه بیفتد برود مثلاً آنجا که احوال پدر و مادرش را بپرسد و نیکی کند به پدر و مادرش؛ اگر متوقف است این نیکی کردن به اینکه تو دو سال راه بروی، این کار را بکن؛ یعنی اهمیت بر به والدین این قدر است. «سر» امر است.

- سر ستة صل رحمک؛ صله رحم در مرتبه بعد است. برای صله رحم یک سال راه برو؛ یعنی اگر لازم بود برای اینکه انسان بخواهد صله رحم بکند، یک سال سفر کند، باید راه بیفتد، کوه‌ها و دشت‌ها و بیابان‌ها را بگذراند تا اینکه با رحم خودش یک سلام و علیکی بکند؛ صله رحم این است دیگر؛ یعنی ارتباط قطع نشود.

- سر میلا عد مریضا؛ برای عیادت یک مریض، اگر لازم است یک «میل» راه بروی، برو. «میل» یک ربع فرسخ است؛ یعنی تقریباً ۱/۵ کیلومتر- این «مایل» که انگلیس‌ها می‌گویند، همین «میل» است که هزار و خرده‌ای متر می‌شود؛ تقریباً ۱/۵ کیلومتر- اگر لازم است انسان برای عیادت مریض یک میل راه برود، باید برود.

- سر میلین شیع جنازةً؛ اگر جنازه یک مؤمنی را می‌خواهند بردارند و تو برای تشییع او لازم است دو میل راه بروی، برو. معلوم می‌شود تشییع جنازه مهم‌تر از عیادت مریض است. چون او مرده است و رفته است و بنا است فراموش بشود. رفتن برای تسلای او است، برای احترام به کرامت یک انسان مؤمن است که بعد از مرگش هم حتی با او این جور رفتار می‌شود.

- سر ثلاثه امیال اجب دعودة؛ باز اهمیت این [مورد] بیشتر است: برای اجابت یک دعوتی که دوست تو، برادر تو، برادر مؤمن تو از تو خواهش کرده که به او سر بزنی، سه میل [هم] لازم است، برو. البته اینجا معلوم می‌شود که آن مریض که برای عیادتش لازم بود یک میل [راه برود]، مریضی است که ممکن است جزو دوستان انسان و نزدیکان انسان هم نباشد و دعوتی هم نکرده باشد از انسان و نخواسته باشد؛ و الا [دعوت] بکند که خب مضاعف می‌شود.

- سر اربعه امیال زر اخا فی الله تعالی؛ برای دیدار برادر [مؤمن]- برای خدا- چهار میل حرکت کن.

- سر خمسةً امیال انصر مظلوما؛ اگر مظلومی در محلی است که برای نصرت او و کمک او پنج میل بایستی راه بروی، برو و به او یاری برسان.

- سر ستة امیال اغث ملهوفا؛ ملهوف آن کسی است که استغاثه می‌کند و مظلوم کسی است که به او ستم می‌رود که گاهی این ستم بیش از اینها است و به حدی است که او استغاثه می‌کند یا مشکله‌ای برایش پیش آمده که استغاثه می‌کند: خانه‌اش خراب شده و مانند اینها؛ [حضرت می‌فرماید] شش میل راه را برو که بتوانی این ملهوف را کمک کنی. البته توجه داشته باشید که شش میل راه که آن وقت می‌رفتند، در واقع نصف روز راه می‌رفتند، نصف روز حرکت می‌کردند- از صبح تا ظهر مثلاً، شش میل راه که مثلاً نه کیلومتر بود- تا به آنجا می‌رسیدند. حالا شما اگر از اینجا سوار هواپیما بشوید، دو ساعته می‌رسید به بم؛ این به قدر همان یک میل، دو میل بیشتر نیست؛ یعنی محاسبه کنید این وسایل امروز را. میل، اینجا در واقع معیار است برای آن زحمتی که انسان متحمل می‌شود و زمانی که صرف می‌کند.

- و علیک بالاستغفار فانه المنجاةً؛ و استغفار وسیله نجات است. استغفار را در همه حال فراموش نکنید.

* شرح حدیث در ابتدای درس خارج؛ ۸۳/۹/۱۷ به نقل از کتاب: نسیم سحر

(۱) نوادر راوندی، ص ۹۲

با خورشید انقلاب (خاطراتی از رهبر معظم انقلاب)

من در میان آتش و خون ایستاده‌ام

در زمان ریاست‌جمهوری آقا در جبهه بودم که البته خاطره جالبی از آن زمان دارم. در قرارگاه و در چادر نشسته بودم که دو سه ورق روزنامه جمهوری اسلامی را دیدم. دست بر قضا یکی از آن صفحات، صفحه فرهنگی روزنامه بود که در آن شعری از من چاپ شده بود. این را که دیدم، نامه‌ای برای مرتضی سرهنگی نوشتم. شروع نامه این بود که:

«من در میان آتش و خون ایستاده‌ام
در ابتدای فتح قرون ایستاده‌ام»

منظور اینکه دیگر من را فراموش کنید و اینجا هستم و دیگر کاری به کار ادبیات ندارم.

بعد از این جریان، روزی حضرت آقا تشریف می‌برند روزنامه و آنجا سراغ دوستان را می‌گیرند. از من که می‌پرسند، آقای سرهنگی می‌گوید ما نامه‌ای از او داریم که با آن نامه مشخص شده بود که من در جبهه هستم. البته من اصلاً در جریان این اتفاق نبودم.

یکباره آمدند دنبالم که فرمانده سپاه با تو کار دارد. رفتم و گفت که شما فردا بیایید مقر، کارتان دارم؛ یعنی دفتر فرماندهی. وقتی به مقر فرماندهی رفتم، سَرم باندپیچی بود. از بین جمعیت، آقای منتجب‌نیا -نماینده وقت شوش و اندیمشک- یکراست به سراغ من آمد و حالم را پرسید. من هم حیران مانده بودم که ما این همه زخمی داده‌ایم، چرا حال دیگران را نمی‌پرسد؟ کاشف به عمل آمد که آقا ایشان را مأمور کرده تا هر طور که هست، من را پیدا کنند و به پایتخت برگردانند.

وقتی پیش فرمانده رفتم، آقای منتجب‌نیا هم آنجا نشسته بود و گفت که شما دیگر به کار ادبیات برسید. دستور داد که مکانی در اختیار ایشان قرار دهید تا کارشان را بکنند. اول ترسیدند که مبادا مشکلی باشد. بعد ایشان گفت که نترسید؛ جناب رئیس‌جمهور سفارش ایشان را کرده است. به هر حال منقلب شدم و گریه کردم، برای اینکه فهمیدم این مرد از تهران، با این همه مشغله، ریاست‌جمهوری، امامت جمعه، آن همه گرفتاری که دارد، اما حواسش به همه جماعت و دوستان دور و نزدیک است که مبادا مشکلی برایشان پیش آید. به هر حال بعد از چند مدت دوباره به تهران برگشتم.

*یوسفعلی میرشکاک – شاعر – پایگاه اطلاع رسانی دفتر حفظ و نشرآثار حضرت آیت‌الله خامنه‌ای

نگاهی به اهمیت و ضرورت دشمن‌شناسی در قرآن

علی‌محمدسلطانی

دشمن شناسی یک ضرورت بدیهی از نظر عقل و شرع است. هر کسی باید ظرفیت‌ها و ناتوانی‌های خود را بشناسد و از فرصت‌ها و تهدیدها آگاه باشد تا بتواند در موقعیتی برتر مسیر بالندگی و رشد خود را ادامه دهد و به هدف خود دست یابد. بخشی از آموزه‌های قرآنی به حوزه دشمن شناسی اختصاص یافته و حتی مصادیقی از دشمنان را بیان کرده تا انسان‌ها با بصیرت و آگاهی تمام کنش و واکنش‌های درست و مثبتی داشته باشند. نویسنده در این مطلب با مراجعه به آموزه‌های قرآنی برخی از مهم‌ترین مصادیق دشمن انسان و انسانیت را تبیین کرده است.

***

نقاط ضعف انسان

از نظر آموزه‌های قرآنی انسان با آنکه در میان آفریده‌های الهی در اوج دانایی و توانایی قرار دارد و به همین علت به عنوان خلیفه الهی انتخاب و معرفی شده(بقره، آیات ۳۰ و ۳۱) در همان حال دارای نقاط ضعف فراوانی است که موجبات شکست و ناکامی او را در پذیرش مسئولیت و انجام ماموریت فراهم می‌آورد. از مهم‌ترین نقاط ضعف انسان می‌توان به فقر ذاتی و وجودی او اشاره کرد؛ زیرا انسان همانند هر آفریده دیگری از خود هیچ چیز ندارد و مانند لامپی است که انرژی خود را دم به دم از منبع انرژی می‌گیرد. بنابراین اگر دمی این اتصال و ارتباط با منبع حیات و دانایی و توانایی قطع شود انسان از میان می‌رود و هیچ می‌شود.(فاطر، آیه ۱۵)

انسان غیراز این، نقاط ضعف دیگری هم دارد که از جمله آنها وجود ترکیبی اوست. روح الهی که منبع انرژی انسان است، وقتی در قالب تن و کالبد مادی قرار می‌گیرد به عنوان نفس از آن یاد می‌شود. این حالت خاص روح، موجب می‌شود تا انسان دارای نقاط ضعفی از همان جایی شود که منبع قدرت اوست؛ به این معنا که نفس انسان هویت او را شکل می‌دهد و انسانیت انسان در همین نفس و روان اوست که امری مجرد و الهی است؛ اما قرار گرفتن در کالبد مادی موجب می‌شود تا نفس نیازهایی به اموری پیدا کند که می‌تواند عامل ضعف اساسی او شود؛ زیرا نفس انسانی در حالتی که در کالبد مادی تن قرار دارد، نیاز به قوه جاذبه و دافعه‌ای پیدا می‌کند که از آن به شهوت و غضب یاد می‌شود. این دو با آنکه برای انسان ضروری هستند ولی اگر تحت حاکمیت و مدیریت قوه عاقله قرار نگیرند می‌توانند عامل بازدارنده‌ای برای بشر در انجام مسئولیت و رسیدن به منزلت الهی باشد. از این رو حالاتی از حالات نفس با عنوان هواهای نفسانی، دشمن درونی انسان می‌شود و سد راه و پیشرفت او می‌گردد.(جاثیه، آیه ۲۳)

نقاط ضعف دیگری نیز برای بشر است که یکی از مهم‌ترین آنها وجود دشمنی نامرئی به نام ابلیس و شیاطین جنی است. این دشمن سوگند خورده خود را رقیب بشر می‌داند و بر این باور است که او شایسته خلافت الهی و از بشری که از گل ساخته شده برتر است؛ زیرا او از انرژی و از آتش پاک ساخته شده و توانایی و قدرت برتری نسبت به انسان دارد.(اعراف، آیه ۱۲؛ ص، آیه ۷۶)

این دشمن به سبب آنکه برای انسان دیدنی نیست می‌تواند به گونه‌ای به انسان نزدیک شود که گوش و چشم انسان شود و مطالب خودش را از زبان آدمی در گوش جان او بگوید یا بر زبان جاری کند و انسان گمان

منافقان یک گروه اعتقادی از دشمنان انسان و انسانیت هستند که کفر و شرک خویش را نهان کرده و خود را مومن و مسلمان جا می‌زنند. این گروه به سبب همین نفاق و دورویی خودشان بزرگ‌ترین دشمن ظاهری انسان و مسلمانان هستند که بیشترین ضربه را همچون ابلیس از درون به جامعه انسانی وارد می‌کنند.

می‌کند این افکار و اندیشه‌ها از آن اوست و یا او دارد این مطالب را می‌گوید در حالی که ابلیس و شیاطین جنی بر او مسلط شده و او را به این افکار و اندیشه‌ها و بیان این مطالب می‌کشانند.(اعراف، آیه ۲۷ و آیات دیگر)

با توجه به آنچه گذشت و نیز امور دیگر، لازم و ضروری است که انسان همان طوری که باید از قدرت‌ها و ظرفیت‌های آشکار و نهان خود آگاه شود تا براساس آن برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری داشته باشد، می‌بایست نسبت به ضعف و نقاط تهدید آگاهی یافته و از قدرت و توانمندی‌های دشمنان خود آگاه شود تا بتواند در هر موقعیتی رفتار و کنش و واکنش‌های مناسب و درستی داشته باشد.

دشمنان درون و برون انسان

ما وقتی از دشمنان درونی سخن می‌گوییم به معنای بیان نقاط ضعف انسان است؛ یعنی اموری که فرصت را برای دشمن فراهم می‌آورد تا از آن نقاط ضعف به درون وجود نفوذ کرده و مدیریت ملک و مملکت را به دست گیرد. به عنوان نمونه قوه جاذبه‌ای مانند شهوت به انسان کمک می‌کند تا نیازهای غذایی، شهوانی و جنسی و مانند آن را برآورده کند و تن را برای ماموریت‌های روان آماده کند؛ زیرا روان آدمی بدون تنی سالم و تندرست نمی‌تواند کاری از پیش برد؛ چرا که تن همانند مرکبی برای روان است که با آن به سمت مقصد حرکت می‌کند. ضعف و سستی و بیماری و ناتوانی تن به معنای نداشتن ابزاری مناسب برای روان برای رسیدن به مقصد و مقصود است.

همچنین انسان نیازمند قوه دافعه‌ای به نام غضب است تا او را نسبت به تهدیدها مجهز و آماده کند. اگر خشم نبود انسان در هنگام مواجهه با تهدیدات نمی‌توانست واکنش مثبت و درستی داشته باشد. در حقیقت امنیت و آرامش انسان را قوه غضب تامین می‌کند.

اما اینها در زمانی عملکرد مناسب و خوب و درستی خواهند داشت که تحت مدیریت قوه عاقله باشند؛ وگرنه زیاده طلبی و اسراف و تعدی و ظلم جزو ذاتی قوه جاذبه و دافعه است. به طوری که اگر دمی رها شوند به زیاده خواهی و تعدی و ظلم رو آورده و حقوق دیگر ابعاد نفس را نادیده گرفته و پایمال می‌کنند. از این رو در روایات این حالت نفس به عنوان دشمن‌ترین دشمنان بشر معرفی می‌شود؛ زیرا تقویت قوای شهوانی و غضبانی و تسلط و مدیریت آن بر ملک و ملکوت نفس و بدن موجب می‌شود تا انسان در مسیری قرار گیرد که ابلیس و شیاطین خواهان آن هستند.

البته ابلیس و شیاطین پیرو او بزرگ‌ترین دشمن انسان هستند که با استفاده از عنصر نهان بودن از چشم مردمان، به درون آدمی نفوذ می‌کنند و قوه جاذبه و دافعه انسانی را به خدمت می‌گیرند. در این صورت انسان گمان می‌کند که خود، ،خواهان زیاده روی در خشم و شهوت است؛ در حالی که گرفتار شیطان شده و اوست که افسار و حنک را در دست گرفته و بر گرده آدمی سوار شده و او را به هر سمت و سویی که می‌خواهد می‌برد.(اسراء، آیه ۶۲)

وسوسه ابلیس و شیاطین در درون آدمی انجام می‌گیرد و کاری می‌کند تا هواهای نفسانی و قوای شهوانی و غضبانی با او همراه شوند.(اعراف، آیه ۲۰؛ طه،آیه ۱۲۰) بنابراین لازم است تا انسان با این دشمن و ویژگی‌ها و روش‌ها و سازوکارهایش آشنا شود. براین اساس بخش بزرگی از آیات قرآنی به نقطه ضعف درونی بشر یعنی قوای شهوانی و غضبانی و نیز دشمن کینه توز و قسم

بخش بزرگی از آیات قرآنی به نقطه ضعف درونی بشر یعنی قوای شهوانی و غضبانی و نیز دشمن کینه توز و قسم خورده به نام ابلیس و شیاطین اختصاص یافته است و خداوند بارها در قرآن از ابلیس و شیطان به عنوان دشمن روشن و آشکار انسان یاد کرده است. این آشکاری، در دشمنی است نه در رویت و دیدن او؛ چرا که او هرگز خود را برای بشر آشکار نمی‌کند و در نهان و بیشتر در درون انسان از طریق نقاط ضعف و حفره‌های امنیتی بر انسان مسلط می‌شود و او را مدیریت نرم‌افزاری می‌کند.

خورده به نام ابلیس و شیاطین اختصاص یافته است و خداوند بارها در قرآن از ابلیس و شیطان به عنوان دشمن روشن و آشکار انسان یاد کرده است. این آشکاری در دشمنی است نه در رویت و دیدن او؛ چرا که او هرگز خود را برای بشر آشکار نمی‌کند و در نهان و بیشتر در درون انسان از طریق نقاط ضعف و حفره‌های امنیتی بر انسان مسلط می‌شود و او را مدیریت نرم‌افزاری می‌کند.

خداوند در آیاتی از جمله آیه ۲۰۸ سوره بقره بیان می‌کند که ابلیس این دشمن مبین انسان، گام به گام به پیشروی خود ادامه می‌دهد تا به گونه‌ای بر انسان مسلط می‌شود که خود انسان شیطان می‌شود. اینجاست که خداوند از دو دسته شیطان انسی و جنی سخن به میان می‌آورد.(انعام، آیه ۱۱۲)

مصادیقی از مهم‌ترین دشمنان انسان

۱. نفس اماره: بزرگترین دشمن انسان، همان نفسی است که مدیریت عقل را کنار گذاشته و اجازه داده تا دو قوه دیگر یعنی قوه شهوانی و غضبانی مدیریت نفس را به دست گیرد.(یوسف، آیه ۵۳؛ فرقان، آیه ۴۳)

۲. ابلیس: دومین دشمن انسان که دشمن سوگند خورده و نادیدنی است، ابلیس است.(بقره، آیه ۲۰۸)

۳. شیاطین: پیروان و اولیای ابلیس که از آنان به عنوان شیاطین یاد می‌شود، گروه سوم از دشمنان بشریت را تشکیل می‌دهند. این‌ها شامل دو گروه پیروان انسانی و جنی ابلیس می‌شوند.(انعام، آیه ۱۱۲)

۴. کافران: کافران از گروه‌های مختلف اعتقادی از منکران خدا گرفته تا منکران ربوبیت خداوند از دشمنان بشریت هستند که اجازه نمی‌دهند انسان در مسیر عبودیت قرار گرفته و راه کمالی و خلافت الهی را بپیمایند.(نساء، آیه ۱۰۱؛ انفال، آیات ۵۹ و ۶۰؛ محمد، آیات ۱ و ۲؛ حج، آیه ۱۹)

۵. مشرکان: این گروه نیز طیف وسیعی از مردمان و حتی برخی از اهل کتاب را نیز شامل می‌شوند؛ زیرا برای خداوند شریک در الوهیت و ربوبیت قائل هستند. اینان نیز بااشتباه و خطای عمدی و غیرعمدی، سد راه بشر هستند و اجازه نمی‌دهند که انسان با عبادت موحدانه در مسیر خلافت الهی قرار گیرد و یا ربانی شدن، مسئولیت الهی را به عهده گیرد.(مائده، آیات ۲ و ۸۲؛ توبه، آیات ۸ تا ۱۰؛ ممتحنه، آیه ۲)

۶. منافقان: اینها نیز یک گروه اعتقادی از دشمنان انسان و انسانیت هستند که کفر و شرک خویش را نهان کرده و خود را مومن و مسلمان جا می‌زنند. این گروه به سبب همین نفاق و دورویی خودشان بزرگ‌ترین دشمن ظاهری انسان و مسلمانان هستند که بیشترین ضربه را همچون ابلیس از درون به جامعه انسانی وارد می‌کنند. (بقره، آیه ۲۰۴؛ آل عمران، آیات ۱۱۸ و ۱۱۹)

۷. یهودیان: این گروه از اهل کتاب به دلیل ویژگی‌های خاصی که در قرآن برای آنان بیان شده از مهم‌ترین دشمنان انسان و انسانیت هستند؛ زیرا جز خودشان هیچ ملتی از ملت‌ها را قبول ندارند و دشمنی آشکاری با غیرقوم خودشان دارند.(آل عمران، آیات ۱۱۸ و ۱۱۹) عالمان آنها در دشمنی و عناد قوی‌تر از توده‌های یهودی هستند(نساء، آیات ۴۴ و ۴۵) و در کینه توزی از همه سرآمدترند.(مائده، آیه ۸۲)

۸. همسران بی‌دین: از دیگر گروه‌های انسانی که دشمن انسان و انسانیت هستند می‌توان به همسران بی‌دین و کافراشاره کرد. اینان بسیار خطرناک هستند و بزرگترین ضربه را به انسان و عبودیت و خلافت او وارد می‌کنند. (تغابن، آیه ۱۴) پیامبر در این باره فرموده است: دشمنان شما آنها نیستند که در میدان جنگ با شما مقابله می‌کنند و با آنها می‌جنگید و کشته می‌شوند، بلکه دشمن شما یکی نفس خود شماست که در میان دو پهلوی شما قرار گرفته است و دیگر آن دسته از همسران و فرزندان شما هستند که مانع راه شما می‌شوند. البته قرآن هم می‌فرماید که بعضی از همسران و فرزندان شما دشمنان شما هستند نه همه همسران و فرزندان. در روایتی امام باقر(ع) در مورد آیه «إن من أزواجکم ...» فرموده است: منظور این است که وقتی بعضی از مردان می خواستند هجرت کنند پسر و همسرش دامن آنها را می‌گرفتند و می گفتند: تو را به خدا سوگند که هجرت نکن، زیرا اگر بروی ما بعد از تو بی سرپرست خواهیم شد، بعضی می‌پذیرفتند و می‌ماندند، آیه فوق نازل شد و آنها را از قبول این گونه پیشنهادها و اطاعت فرزندان و زنان در این زمینه‌ها بر حذر داشت، اما بعضی دیگر اعتنا نمی کردند و می‌رفتند ولی به خانواده خود می گفتند:

ابلیس و شیاطین پیرو او بزرگترین دشمن انسان هستند که با استفاده از عنصر نهان بودن از چشم مردمان، به درون آدمی نفوذ می‌کنند و قوه جاذبه و دافعه انسانی را به خدمت می‌گیرند. در این صورت انسان گمان می‌کند که خود، ،خواهان زیاده روی در خشم و شهوت است؛ در حالی که گرفتار شیطان شده و اوست که افسار و حنک را در دست گرفته و بر گرده آدمی سوار شده و او را به هر سمت و سویی که می‌خواهد می‌برد.

به خدا اگر با ما هجرت نکنید و بعدا در (دار الهجره) مدینه نزد ما آئید ما مطلقا به شما اعتنا نخواهیم کرد، ولی به آنها دستور داده شد که هر وقت خانواده آنها به آنها پیوستند گذشته را فراموش کنند و جمله« و إن تعفوا و تصفحوا و تغفروا فإن الله غفور رحیم» ناظر به همین معنی است. به هر حال، کسانی که سد راه پیشرفت و عبادت و بندگی انسان شوند اینان دشمن انسان و انسانیت هستند.

۹. فرزندان بی‌دین: فرزندان بی‌دین نیز از گروه‌های خطرناک دشمن به شمار می‌آیند که آدمی می‌بایست بسیار حواس خودش را جمع کند تا از آنها ضربه نخورد. (تغابن، آیه ۱۴) امیرمومنان علی(ع) عبدالله بن زبیر را عامل دشمنی زبیر و جنگ او علیه اسلام و خلیفه الهی معرفی می‌کند. در منابع تاریخی است که وقتی علی(ع) و اصحاب جمل رو به روی هم ایستادند، علی(ع) سوار بر اسب شده و زبیر را خواست، وقتی هر دو به هم نزدیک شدند، علی(ع) به او گفت: چه چیزی تو را به اینجا آورد ؟ گفت: من به این علت به اینجا آمدم که تو را شایسته این کار نمی‌دانم و تو را از خود اولای به خلافت نمی‌دانم! حضرت فرمودند: آیا بعد از مرگ عثمان من شایستگی خلافت ندارم ؟ ما تو را از بنی عبدالمطلب می‌دانستیم، تا اینکه پسر ناشایست تو بزرگ شد و بین ما و تو فاصله انداخت.(الطبری، أبو جعفر محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن غالب، متوفای ۳۱۰؛ تاریخ الطبری، ج۳، ص۴۱، ناشر:دار الکتب العلمیه – بیروت.)

۱۰. مجادله کنندگان: از دیگر گروه‌های بشری که دشمن انسان و انسانیت هستند،گروه مجادله‌کننده هستند. مجادله‌کننده با آنکه حق را می‌شناسد ولی از روی لجاجت و عناد بر سخن باطل خود پافشاری می‌کند. اینان بدون دلیل و برهان می‌کوشند تا سخن باطل خود را به کرسی بنشانند و با سفسطه‌گری و مغالطه سد راه مردمان شوند. (غافر، آیه ۳۵)

۱۱. بیگانگان و غیرخودی‌ها: از دیگر دشمنان بشریت بیگانگان و غیرخودی‌ها هستند. اینان شامل هر گروه قومی و نژادی و مذهبی هستند که احساس بیگانگی می‌کنند و خود را جزو مومنان و مسلمانان نمی‌دانند. همین احساس بیگانگی موجب می‌شود تا به‌اشکال گوناگون بخواهند ضربه وارد کنند. ارتباط با این افراد و دوستی و معاملات نهان با آنان موجب می‌شود تا خواسته و ناخواسته به نقاط ضعف شما آگاه شوند و به اسرار نهان علم پیدا کنند و در زمان مناسب به شما ضربه زنند. بنابراین، هر گونه ارتباط آشکار و نهان با آنها می‌تواند بسیار زیانبار برای فرد و جامعه باشد.(آل عمران، آیات ۱۱۸ و ۱۱۹)

۱۲. دشمنان ناشناخته: غیرخودی‌ها دشمنانی هستند که شما آنها را می‌شناسید ولی گمان می‌کنید که دشمنی ندارند و مخالفت آنان به انگیزه‌ها و دلایل دیگری است. از این رو با آنان ارتباط برقرار می‌کنید و بیگانگی را ملاک برای دشمنی نمی‌دانید؛ در حالی که از نظر آنان همین بیگانگی و تفاوت‌های هویتی و فرهنگی و مانند آن، مهم‌ترین عامل بیگانگی و غیرخودی بودن است. اینها گروهی از دشمنان هستند که نوعی شناخت نسبت به آنان وجود دارد؛ اما دشمنانی هستند که ناشناخته هستند و ممکن است سالیان سال خود را دشمن نشان ندهند، ولی در زمان مناسب ضربه خود را وارد می‌کنند. از این رو خداوند فرمان می‌دهد که انسان‌ها و جامعه ایمانی باید خود را همواره چنان مجهز و آماده دفاع کنند که دشمنان نهان به خود اجازه ندهند تا حمله‌ای انجام دهند؛ در حقیقت آمادگی دفاعی و هوشیاری و بیداری دائمی موجب می‌شود که دشمنان نهان، همچنان خود را نهان نگه دارند و حرکتی انجام ندهند. بسیاری از دشمنان انسان و انسانیت تا زمانی که قطع به پیروزی نداشته باشند دشمنی خود را آشکار نمی‌کنند. پس هوشیاری و بیداری و داشتن آمادگی کامل دفاعی می‌تواند این دشمنان را همچنان مخفی نگه دارد و آسیبی از سوی آنان نرسد. (نساء، آیه ۴۵؛ انفال، آیه ۶۰)

آنچه بیان شد مهم‌ترین مصادیق از دشمنان انسان و انسانیت است که در آموزه‌های قرآنی معرفی شده‌اند و از مردمان خواسته شده تا مواظب باشند اینان به خواسته‌های نامشروع و زشت خود نرسند. بیداری و هوشیاری و آگاهی از آنان و روش‌ها و سازوکارها و ابزارهایشان می‌تواند ما را از آسیب‌های جدی آنان در امان نگه دارد و از زیان و ضرر دشمنی‌شان بکاهد. از این رو دشمن شناسی از سویی و تهیه و تجهیز به نفرات و فن‌آوری‌های نوین دفاعی و جنگی در اسلام مورد تاکید قرار گرفته است.

ریخت و پاش بدمستان و حسرت در قیامت

از نظر قرآن، رفتارهای بدمستانه انسان‌های صاحب ثروت، در روز قیامت برایشان حسرت‌آور خواهد شد.

در قرآن، برخی از افراد سرمایه دار جامعه به عنوان «ملأ»(به فتح میم و لام) معرفی شده اند. این اصطلاح برای کسانی به کار می‌رود که دارای امتیازات اجتماعی خاصی هستند به طوری که چشم پرکن های جامعه را تشکیل می‌دهند. اینان از نظر سرمایه و ثروت به چنان اندازه رسیده‌اند که برای نمایش و تفاخر زندگی خویش به ریخت و پاش و تبذیر رو می‌آورند. آنان نه تنها اسراف و زیاده‌روی در امور می‌کنند، بلکه سرمایه و ثروت را به هدر می‌دهند. تبذیر حالتی است که شخص چیزی را به کار می‌برد که هیچ بهره‌ای از آن نمی‌برد. مثلا غذای زیادی را سفارش می‌دهد و چند لقمه از آن را می‌خورد و بقیه را دور می‌ریزد؛ چنین روشی بدتر از اسراف است که به معنای زیاده روی در امری است؛ مانند زیاده روی در مسائل جنسی که دیگر به جنس مخالف بسنده نمی‌کند، بلکه به جنس موافق برای ارضای شهوات خویش رو می‌آورد.

اصولا «ملأ»، این افراد ممتاز جامعه، برای اینکه در جامعه دیده و شنیده شوند، به کارهای نابهنجار روی می‌آورند تا تمام نگاه ها را متوجه خود سازند. از این رو اهل تفاخر و فخرفروشی به هر شکل و گونه‌ای هستند؛ چنانکه قارون، یکی از ملأ های دربار فرعون، به نمایش تفاخری و چشم پرکنی در شهر می‌پرداخت و نگاه مردم را متوجه خود می‌ساخت تا این گونه دیده شده و برتری خویش را به رخ دیگران بکشد.(قصص، آیات ۷۶ تا ۸۵)

از نگاه قرآن، قارون یکی از کسانی بود که دچار بدمستی بود؛ از همین رو اصطلاح «فرح» یعنی شادی شدید هیجانی برای او به کار برده است؛ زیرا فرح، انسان را از حالت اعتدال و تعادل خارج می‌کند لذا فرحناکی در دنیا خوب نیست و خدا چنین افراد بدمست را دوست نمی‌دارد.(قصص، آیه ۷۶)

بدمستان جامعه با ثروت و قدرت و دیگر امتیازات اجتماعی دنیوی در اجتماع پز می‌دهند و قیافه می‌گیرند، گویی از دماغ فیل افتاده‌اند. اینان در تبذیر که کار شیطانی است، استاد و پیشتاز هستند.(اسراء، آیه ۲۷) از همین رو وقتی خرید می‌کنند، بیش از نیاز می‌خرند و ریخت و پاش می‌کنند و دور ریز زیاد دارند. بسیاری از اموال را بی آنکه از آن استفاده‌ای کرده باشند در ظرف اشغال می‌ریزند و هیچ اهمیتی هم نمی‌دهند؛ زیرا چنان از دارایی و ثروت برخوردار هستند که این ریخت و پاش‌ها و تبذیرها برایشان چیزی بشمار نمی‌رود. وقتی سخن می‌گویند از این اصطلاح بهره می‌برند که :یَقُولُ أَهْلَکْتُ مَالًا لُبَدًا؛ می‌گوید: چقدر ریخت و پاش داشتم که به حساب نمی‌آید.(بلد، آیه ۶)

اعراب دوران جاهلیت وقتی کاری می‌کردند یا مجلسی را بر پا می‌داشتند؛ ریخت و پاش و تبذیر فراوان داشتند. وقتی از آنان سوال می‌کردند مجلس عروسی چطور بود، می‌گفتند: أَهْلَکْتُ مَالًا لُبَدًا؛ چنان ریخت و پاش کردم که نگو و نپرس!

در حقیقت این جمله یک اصطلاح در میان مرفهان بی‌درد جامعه جاهلی عربی بود؛ زیرا شخص مرفه بی‌دردی که خوشی مستش کرده و آنقدر ولخرجی می‌کند که حساب ندارد و به این ولخرجی کردنش افتخار هم می‌کند! این جمله را بیان می‌کرد.

اما قرآن به اینان هشدار می‌دهد که این ریخت و پاش ها و بدمستی‌ها در قیامت موجب حسرت و ندامت آنان می‌شود و ممکن است خدا در همین دنیا نیز مانند قارون، خودشان را با ثروتشان به قعر زمین فرو برد.(قصص، آیه ۸۱؛ عنکبوت، آیه ۴۰)

امروز جامعه ما نیز گرفتار همین بدمستان از «ملأ» است که با سوءاستفاده از موقعیت های شغلی و رانت های مختلف اقتصادی و اطلاعاتی و غیره با پول‌های بادآورده و اختلاسی و نجومی و مانند آنها عروسی‌ها و مجالس آنچنانی برپا می‌کنند که نشانه ای از تفاخر و چشم پرکنی و تحقیر مردم با ثروت خویش است. خدا اینان را بزودی زود مجازات می کند و در قیامت گرفتار حسرت دوچندان خواهند شد.

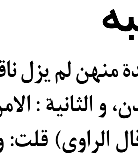

چراغ راه

پنج رکن حیات طیبه

قال الامام الصادق(ع) «خمس خصال من فقد واحدة منهن لم یزل ناقص العیش، زائل العقل، مشغول القلب. فاولها: صحه البدن، و الثانیة : الامن و الثالثه: السعةفی‌الرزق، و الرابعة : الانیس الموافق (قال الراوی) قلت: و ما الانیس الموافق؟ قال: الزوجة الصالحه، و الولد الصالح، و الخلیط الصالح، و الخامسة : و هی تجمع هذه الخصال: الدعة»

امام‌صادق(ع) فرمود: پنج چیز است که هرکس یکی از آنها را نداشته باشد، همواره در زندگی‌اش کمبود دارد، و عقل او زائل و قلب او مشغول و نگران است. اول: تندرستی و عافیت دوم: امنیت سوم: روزی فراوان چهارم: مونس همفکر و همراه. راوی پرسید: مونس همراه کیست؟ امام فرمودند: همسر و فرزند و همنشین خوب و صالح، و پنجم: که در برگیرنده همه این امور است، رفاه و آسایش است.[1]

۱- خصال، شیخ صدوق، ص ۲۸۴

حکایت خوبان

ملاک ارزش گذاری عملکرد مسئولین

ابن ابی‌یعفور که از اصحاب بزرگ امام صادق(ع) است نقل می‌کند که شنیدم امام‌صادق(ع) می‌فرمود: خداوند در بخشی از مناجات‌هایی که موسی(ع) با ایشان داشت به او خطاب کرد و فرمود: هیچ‌وقت نسبت به کسی که مردم از او اظهار رضایت می‌کنند غبطه مخور، تا آنجا که مشخص شود آیا خدا از او راضی است یا نه؟ (زیرا تنها معیار رضایت مردم نیست، بلکه رضایت الهی هم است) چون اگر حرف گوش کردن و دنباله‌روی مردم نسبت به او به غیر حق باشد و ریاست آن فرد باطل باشد، هم برای خودش هلاک دارد، و هم برای کسانی که دنبالش می‌دوند.[1]

۱- رسائل بندگی (حب به دنیا) آیتا... شیخ مجتبی تهرانی (ره)، ص ۳۲۴

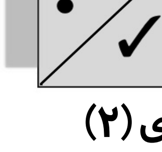

پرسش و پاسخ

چرایی مکتب جعفری (۲)

پرسش:

چرا از میان مکتب امامان شیعه(ع) تنها مکتب امام‌جعفرصادق(ع) به عنوان مذهب جعفری در سیره اهل‌بیت(ع) نامیده شده است؟

پاسخ:

در بخش نخست پاسخ به این سوال به بررسی اوضاع عصر امام‌صادق(ع) و فشارهای سیاسی وارده بر آن حضرت و شیعیان پرداختیم. اینک در بخش دوم دنباله مطلب را پی می گیریم.

چگونگی مقابله با انحرافات فکری

وجود انحرافات عقیدتی از یک سو و فراهم شدن فضای مناسب برای بیان معارف دینی از سوی دیگر سبب شد تا امام صادق (ع) حرکتی عظیم را برای اعتلای معنوی و دینی مسلمانان آغاز کند. می‌توان موارد زیر را از جمله مهم‌ترین فعالیت‌های آن حضرت در مبارزه با انحرافات برشمرد:

۱- تبیین اصول اعتقادی صحیح

با بیان و شرح اصول اعتقادی صحیح؛ مسلمانان با مبانی اعتقادی صحیح اسلام آشنا شده و از انحرافات موجود نیز آگاه می‌شدند. از این راه حق از باطل جدا می‌شد و مسلمانان راحت‌تر می‌توانستند مسیر مستقیم را شناخته و با اطمینان در آن گام بردارند و به صلاح و درست‌کاری دست یابند. بیشتر شبهات مطرح شده و انحرافات شکل گرفته بر اثر نبودن شناخت و درک درست از مسئله توحید و صفات و افعال الهی بود. زنادقه و ملاحده نیز افکار الحادی خود را میان مسلمانان ترویج می‌کردند؛ از این رو تبیین مباحث توحیدی نسبت به سایر مسایل اعتقادی بیش از هر زمان دیگر لازم و ضروری می‌نمود.

از میان سخنان امام جعفر صادق (ع) در مباحث توحیدی می‌توان به حدیث شریف «توحید مفضل» اشاره نمود که در آن، حضرت از خاک،نبات، حیوان، انسان، گیاه، افلاک و عناصر دیگر سخن به میان آورده و به زیباترین شکل نتیجه آن را بیان می‌فرماید که موجودات در حال تسبیح و تشهید و تهلیل الهی هستند و حتی جماد و نبات همواره به عبادت و طاعت تکوینی مشغول‌اند.

امام صادق (ع) در جای دیگر بر اهمیت خداشناسی تاکید می‌فرماید: « بنده در مرحله اول باید خدای خود را بشناسد و پس از آن بداند که چگونه خلق شده است، تا پس از درک امتیازات و حکمت‌های به کار رفته در خلقت انسان، از خدای خود سپاسگزاری کند. این شکر و سپاسگزاری زمانی محقق می‌شود که انسان اوامر و دستورات پروردگار خود را بشناسد و با کمال اخلاص، اطاعت او را به جا آورد.»

۲- پاسخ به سوالات و شبهات

پاسخ به شبهات و سوالاتی که از ناحیه مسلمانان و شیعیان مطرح می‌شد، شیوه دیگری برای تحکیم پایه‌های اعتقادی بود. با توجه به شرایط خاص فرهنگی عقیدتی عصر امام‌صادق(ع) پرسش‌ها و ابهام‌ها بیشتر پیرامون مسایل کلامی؛ به ویژه مسئله خداشناسی بود. در باب توحید و عدل الهی احادیث بسیاری از آن بزرگوار نقل شده است؛ چنان که می‌فرماید: «توحید آن است که آنچه بر خود روا میداری بر خدا روا نداری و عدل آن است که کاری را که اگر خود انجام می‌دادی مورد ملامت واقع می‌شدی به خالقت نسبت ندهی.»

درگیری مسلمانان با برداشت‌های نادرست از معانی صفات ذات و افعال الهی، سبب پیدایش افکار گوناگون انحرافی گردید. گروهی صفات خداوند را همانند صفات مخلوقات معرفی کردند، دسته‌ای دیگر صفات خداوند را عارض بر ذات و گروهی دیگر تعبیر دیگری می‌آوردند.

این بیراهه‌ها، امام صادق (ع) را بر آن داشت تا به سوالات مطرح شده با بیانی دقیق پاسخ دهد.

مسئله رویت خداوند در دنیا، یا آخرت به سرعت به یکی از مسائل مورد بحث مسلمانان تبدیل شد. در پی تفسیرهای ظاهری از برخی از آیات، نظرات گوناگونی رخ نمود. امام صادق(ع) حقیقت واقع را چنین فرمود: «چشم‌ها او را نمی‌بینند؛ ولکن قلب‌ها با حقیقت ایمان او را درمی‌یابند. خداوند با حواس ظاهری درک نمی‌شود و قابل مقایسه با مردم نیست و بدون تشبیه شناخته می‌شود.»

ادامه دارد

سلوک عارفانه

تفکر اولین شرط مجاهدت با نفس

(بدان ای سالک راه خدا!) بدان که اول شرط مجاهده با نفس و حرکت به جانب حق تعالی «تفکر» است... و تفکر در این مقام عبارت است از آنکه انسان لااقل در هر شب و روزی مقداری (ولو کم هم باشد) فکر کند در اینکه آیا مولای او که او را در این دنیا آورده و تمام اسباب آسایش و راحتی را از برای او فراهم کرده و بدن سالم و قوای صحیحه، که هر یک دارای منافعی است که عقل هرکس را حیران می‌کند، به او عنایت کرده، و این همه بسط بساط نعمت و رحمت کرده، و از طرفی هم این همه انبیا فرستاده، و کتاب‌ها نازل کرده و راهنمایی‌ها نموده و دعوت‌ها کرده، آیا وظیفه ما با این مولای مالک الملوک چیست؟ آیا تمام این بساط فقط برای همین حیات حیوانی و اداره کردن شهوت است که با تمام حیوانات شریک هستیم، یا مقصود دیگری در کار است؟[1]

۱- شرح چهل حدیث امام‌خمینی(ره)، ص ۶

صفحه معارف روزهای: شنبه ،یک‌شنبه سه‌شنبه و پنج‌شنبه منتشر می‌شود
تلفن‌های مستقیم: ۳۳۹۴۱۹۹۱ - ۳۵۲۰۲۲۲۱
Maaref@kayhan.ir